



## ژئوپولیتیک افغانستان بعد از یازده سپتامبر

محمدحسین خلوصی<sup>۱</sup>

چکیده

پس از یازده سپتامبر، دموکراسی در افغانستان برقرار شد؛ ولی بعد از دو دهه فعالیت، اصل وجود آن مورد تردید قرار گرفته است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که چالش‌های ژئوپولیتیکی در افغانستان پیش‌تر از فرصت آن بوده است. نبود دولت قدرتمند در افغانستان موجب شده که متغیرهای ژئوپولیتیک به‌عنوان یک تهدید تاریخی عمل نمایند. در وضعیت موجود سه تعارض کلان در افغانستان وجود دارد: نخست، تقابل قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای که معطوف به تثبیت گفتمان هژمون و یا با چالش کشیدن آن در جریان است. دوم، تقابل گفتمانی ایدئولوژی‌ها است که در دو قالب لیبرالیسم و بنیادگرایی نمایش داده می‌شود و در مقیاس کوچک‌تر، تعارض دو قرائت از اسلام سیاسی نیز در همین طبقه قرار می‌گیرند. سوم، تقابل ناشی از اختلافات مرزی است که مربوط به سه کشور افغانستان، پاکستان و هندوستان می‌شود. این تعارضات، منازعات سیاسی پیچیده را در افغانستان به وجود آورده که بازتاب آن در جریان‌های مخالف مسلح، رقابت‌های انتخاباتی و موضع‌گیری‌های دولت نمایش داده می‌شود. این‌ها عمده‌ترین چالش‌های ژئوپولیتیک در افغانستان‌اند که از طریق ایجاد موازنه نسبی ممکن است مدیریت شوند. نادیده‌گرفتن متغیرهای ژئوپولیتیک در سیاست‌های داخلی، و خصوصاً در سیاست خارجی، فرسایش نظام سیاسی و تداوم منازعه را در پی خواهد داشت. در این مقاله، این تعارضات با رویکرد توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و الزامات برقراری موازنه در درون نظام سیاسی تبیین شده است.

واژگان کلیدی: افغانستان، ژئوپولیتیک، تروریسم، هارتلند، ریملند.

۱. دکترای فلسفه سیاسی و استاد دانشگاه (m.kholoosi@gmail.com).

## مقدمه

از گذشته دور، از سرزمین افغانستان به عنوان گذرگاه کشورگشایان و گورستان امپراتوری‌ها یاد شده است. معبر و مقبره دو واقعیتی‌اند که از یک سو الزام ورود قدرت‌ها را به افغانستان نشان می‌دهند و از سوی دیگر، روند فرسایش ابرقدرت‌های جهانی را در این کشور یادآوری می‌کنند. هردو واقعیت ریشه در موقعیت ژئواستراتژیک این کشور دارند. تحولات کلان در ساختار نظام بین‌المللی متناسب با توزیع قدرت، نظام‌های خاصی را در افغانستان ایجاد کرده و با تغییر و تحول در توزیع قدرت، نظام سیاسی نیز چهره خود را متحول نموده است. دولت‌های سلطنتی دست‌نشانده استعمار، نظام سیاسی چپ وابسته به بلوک شرق، انارشسیم منتهی به امارت اسلامی مرتبط با تروریسم بین‌المللی و نظام سیاسی دموکراتیک وابسته به قدرت سخت و نرم ائتلاف بین‌المللی، نظام‌هایی بوده‌اند که متناسب با توزیع قدرت در نظام بین‌المللی در افغانستان ایجاد شده و با تحول در توزیع قدرت با فروپاشی مواجه شده‌اند.

تعارضات ژئوپولتیک در وضعیت موجود افغانستان پیچیده‌تر از گذشته است. سه تقابل راهبردی نه تنها اوضاع سیاسی که حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی را نیز فراگرفته است. بر این اساس، وضعیت پیش از گذشته شکننده است و اگر به درستی مدیریت نشود، پیامدهای ناگواری در پی خواهد داشت.

مقاله حاضر، این فرضیه را به آزمون می‌گذارد که در افغانستان پس از یازده سپتامبر سه تعارض مهم به تقابل مواجه شده‌اند: تقابل ایالات متحده و ناتو به عنوان قدرت هژمون با مثلث روسیه، چین و ایران که از توزیع قدرت نظام موجود راضی نیستند. تقابل فرهنگی بنیادگرایی و لیبرالیسم که متأثر از تقابل نخست است و تقابل افغانستان، پاکستان و هندوستان که اختلافات مرزی با هم دارند.

به نظر می‌رسد مدیریت چنین وضعیت راهبردی از طریق ایجاد موازنه و فراگیر نمودن نظام سیاسی امکان‌پذیر باشد. این جستار، می‌کوشد اصل تعارض‌ها و تقابل را تبیین نماید و موازنه را صرفاً به عنوان راه‌کار پیشنهاد نماید که البته مدلل نمودن آن نیازمند پژوهش دیگری است.



## ۱. اهمیت راهبردی هارتلند و ریملند در نظریه‌های ژئوپولیتیک

ژئوپولیتیک، دانشی است که از اثرگذاری پدیده‌های جغرافیایی بر سیاست در حوزه روابط بین‌الملل بحث می‌نماید. سه متغیر مهمی که به لحاظ اثرگذاری در سیاست مهم هستند، همگی معطوف به عوامل جغرافیایی است. در واقع، مکان‌ها ترکیبی از سه جنبه مرتبط به هم می‌باشند: موقعیت، محل و بار احساسی مکان. منظور از موقعیت، عملکرد و یا نقشی است که یک مکان در جهان بازی می‌کند. صنایع کلیدی و منابع اشتغال در یک مکان، معیار خوبی از موقعیت یک مکان را به نمایش می‌گذارد. محل، اشاره به نهادهایی دارد که فعالیت، سیاست و هویت را در یک مکان سازمان‌دهی می‌نمایند. گروه‌های سیاسی، اجتماعات مذهبی، اتحادیه‌ها و ... نمونه‌های بارزی از این‌گونه نهادها می‌باشند. بار احساسی مکان عمیقاً به هویت جمعی مردم معطوف است. هویت مردم تابع عضویت آنان در شماری از هویت‌های جمعی است. هویت‌های نژادی، مذهبی و جنسیتی نمونه‌های آشکار از هویت‌هایی‌اند که ذیل بار احساسی مکان قرار می‌گیرند (فلینت، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۸).

دانش ژئوپولیتیک از دانش‌های جدید است؛ اگرچه در گذشته در جنگ‌ها نیز عوامل طبیعی، خصوصاً موقعیت جغرافیایی، مورد توجه قرار می‌گرفت. از مطالعات منظمی که در این خصوص صورت گرفته است، بررسی‌هایی است که توسط «مکندر» صورت گرفته است. از نظر مکندر، پیوند جغرافیا، نیروهای زمینی و تکنولوژی نظامی معاصر اهمیت دارد. مکندر ابتدا مقاله‌اش را در انجمن سلطنتی لندن ارائه نمود و بعد به‌عنوان یک مقاله ذیل عنوان «آرمان دموکراتیک» منتشر شد.

از منظر مکندر، کل جهان به دو هلال داخلی و خارجی تقسیم می‌شود. هلال درونی روسیه، اندونیزی، اروپای شرقی تا انگلیس را دربرمی‌گیرد و هلال بیرونی دریای آزاد تا جاپان و چین را شامل می‌شود. این هلال، بخشی از کشورهای آفریقایی و جنوب اروپا را نیز دربرمی‌گیرد.

مکندر عقیده داشت که در قلب هلال داخلی، اروپای شرقی و بخشی از روسیه قرار می‌گیرد. این ناحیه اورآسیایی هارتلند جهان است. قدرتی که بر این منطقه مسلط شود، بر هر دو هلال داخلی و بیرونی مسلط خواهد شد. تسلط بر هارتلند، تسلط بر کل جهان را در پی دارد. مکندر بعد از جنگ جهانی دوم که هارتلند تحت تصرف شوروی قرار گرفت، با وزنه تعادلی، نظریه



خود را اصلاح کرد. وزنه تعادلی از نظر مکندر حوزه اتلانتیک شمالی را شامل می‌شد که در مقابل اتحاد جماهیر شوروی قرار می‌گرفت. بعدها این وزنه زمینه‌های شکل‌گیری پیمان نظامی ناتو را فراهم کرد. از نظر مکندر، تسلط بر منطقه اورو-آسیا به جهت برخورداری از وسعت زیاد، تسلط بر جهان به شمار می‌رود. دو هلال درونی و بیرونی در ارتباط نزدیک با محور جغرافیا قرار دارند. در هلال داخلی، کشورهای آلمان، اتریش، ترکیه، هند و چین و در هلال بیرونی، بریتانیا، آفریقای جنوبی، استرالیا، ایالات متحده، کانادا و جاپان قرار می‌گیرد. در این میان، دولت روسیه از جایگاه محوری برخوردار می‌باشد (بنگرید: اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۸۵).

پس از مکندر، اهمیت هارتلند را هیچ‌گاه استراتژیست‌های قدرت‌های بزرگ دست‌کم نگرفته‌اند؛ اما در یک فرایند تکاملی، ژئوپلتسین‌ها مباحث وی را تکمیل نموده‌اند. به طور مشخص، «اسپایکمن» از استراتژیست‌های امریکایی است که نظریه او در کنار نظریه مکندر قرار می‌گیرد. اسپایکمن پس از جنگ جهانی دوم و بر پایه نظریات مکندر، از یک قدرت برتر امریکایی سخن به میان آورد که بتواند در مقابل هارتلند ایستاده و نیروی آن را خنثا کند. او در مقام رد و یا پاسخ به تئوری مکندر، مدعی شد که ناحیه اصلی در تئوری هارتلند، منطقه هلال پیرامونی داخلی است. اسپایکمن این ناحیه را که از نظر وی مهم‌ترین منطقه است، «ریملند» نام نهاد و معتقد بود که کنترل آن می‌تواند نیروی هارتلند را خنثا کند. این اهمیت در قول مشهور وی مشهود است که «هرکسی که ریملند را در کنترل داشته باشد، بر اورآسیا حکومت می‌کند و هرکسی که بر اورآسیا حکومت کند، سرنوشت جهان را در دست خواهد داشت (Spykman, 1944: 43).

از منظر اسپایکمن، ریملند مناطق حاشیه‌ای دورادور هارتلند را دربرمی‌گیرد که تهدیدات ناشی از هارتلند را می‌تواند کاهش دهد و به همین جهت، برای ایالات متحده نقش حیاتی دارد. این منطقه حاشیه‌ای مناطقی از اروپا، اورآسیا، خاورمیانه و خاور دور را دربرمی‌گیرد. از منظر وی، این مناطق توسط آب‌های آزاد محاصره شده است و در این مناطق می‌توان قدرت بری و بحری را با هم ترکیب نمود و به همین جهت است که تسلط بر ریملند، تسلط بر هارتلند را نیز در پی دارد و قدرتی می‌تواند جهان را اداره کند که در ریملند مسلط باشد. نکته آن‌که اسپایکمن، هلال داخلی مکندر را به ریملند تبدیل نمود و بر موقعیت استراتژیک این حوزه جغرافیایی اهمیت خاص قایل شد. بعد از جنگ دوم جهانی، هارتلند تحت تصرف بلوک شرق قرار گرفت



و ایالات متحده با استفاده از نظریه ریملند، تهدیدات ناشی از هارتلند را توسط توسعه نفوذ خویش در ریملند مهار نمود.

با فروپاشی بلوک شرق این تصور به وجود آمد که از اهمیت هارتلند و ریملند کاسته شده باشد؛ اما چنین نشد. برژینسکی در قالب استراتژی بالکان اورآسیا، ریملند را با توجه به تغییرات جدید بازسازی نمود. در طرح نظری برژینسکی که در کتاب «صفحه شطرنج بزرگ» آمده است، از پنج بازیگر ژئواستراتژیک و پنج محور ژئوپلیتیکی در فضایی پس از فروپاشی شوروی و دوران هژمونی امریکایی نام برده می‌شود که در صفحه شطرنج اورآسیا فعالند. بازیگران مورد توجه وی عبارتند از: فرانسه، آلمان، روسیه، چین و هند، و محورهای مورد تأکید وی نیز شامل ایران، ترکیه، آذربایجان، اوکراین و کوریای جنوبی می‌باشند (Brzezinski, 1997: 41). تأکید بیش از حد وی بر محدوده جغرافیایی محور ایران، ترکیه و آذربایجان و تا حدی اوکراین، که به تعبیر وی منطقه پاره پاره شده با نفرت، خشونت و درگیری و ناآرامی است، تأکیدی مجدد بر منطقه ریملند و نقش آن در معادلات جهانی است. مختصات منطقه محوری مورد نظر برژینسکی که آن را بالکان اورآسیایی (Brzezinski, 1997: 123) می‌نامد، در طرح صفحه شطرنج اورآسیا بدین شرح است: در شمال از دریای شمال تا جنوب روسیه؛ در شرق تا استان سینک یانگ در چین؛ در جنوب تا اقیانوس هند؛ و از غرب تا دریای مدیترانه و دریای احمر (Brzezinski, 1997: 52).

ریملند و منطقه بالکان اورآسیایی از چند جهت هم‌اکنون حایز اهمیت است:

۱. به لحاظ سیاسی، ریملند از مناطقی می‌گذرد که اغلب نیروهای تهدیدکننده ایالات متحده در این مناطق حضور دارند. در این مناطق، رقیبان بالقوه ایالت متحده قرار می‌گیرند. مثلث مخالف غرب (روسیه، چین و ایران) که در این جستار به آن توجه شده، در ریملند واقع شده‌اند.
۲. به لحاظ فرهنگی و تمدنی، تمدن‌های مخالف و منتقد تمدن غرب در ریملند واقع شده‌اند. به طور خاص، اسلام سیاسی و بنیادگرایی دینی به‌عنوان رقیب لیبرالیسم نیز در همین منطقه تا حدودی از اعتبار گفتمانی برخوردار می‌باشد.
۳. به لحاظ اقتصادی، مرکزیت انرژی جهان در این منطقه قرار دارد. مثلث بیضی که بخش اعظمی از ذخایر انرژی جهان را شامل می‌شود، مربوط به این منطقه می‌باشد.



۴. سر انجام، این که ریملند خود نیز با آشفتگی های متعددی مواجه است؛ بخش اعظم این مناطق توسعه نیافته و در نتیجه وابستگی به قدرت های بزرگ جهانی منوط به این مناطق است. وحدت فرهنگی، تمدنی و سیاسی وجود ندارد. سطح توسعه نامتقارن است و زمینه های اعتماد سیاسی میان دولت ها در این مناطق بسیار اندک است.

به این ترتیب، اورآسیا در مقطعی از تاریخ در محوریت قدرت جهان بود و پس از جنگ جهانی دوم که محوریت آن در سیاست های جهانی مخدوش گردید، اهمیت ژئواستراتژیک خود را حفظ نمود. در این زمان، محور اتلانتیک به عنوان یک وزنه تعادل بخش در کنار برابر آن قرار می گرفت و موازنه در فضای دو قطبی به وجود می آورد. پس از فروپاشی بلوک شرق، اورآسیا که از شرق اروپا تا غرب آسیا ادامه می یافت، به عنوان سیاه چال ژئوپولیتیک جایگاه یافت و با اکتشافات جدید منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر همراه با جایگزین شدن اقتصاد نظام بین الملل، به هارتلند اقتصاد و سیاست مبدل گشت و بیضی انرژی جهان قلمداد گردید.

## ۲. یازده سپتامبر و تثبیت نظم نوین جهانی

سقوط اتحاد جماهیر شوروی، ساختار نظام بین الملل را تغییر داد. نظم نوین جهانی بوش پدر به منظور تثبیت سیستم تک قطبی در جهان ارائه شد. ماهیت متغیر ژئواستراتژیک کشورها صورت بندی مجددی به خود گرفت. کشورهای حاشیه ای چون افغانستان اهمیت خود را از دست داده اند و همین مسئله موجب شد که دخالت قدرت های درجه دوم و منطقه ای در افغانستان بیش تر شود؛ چون جایگاه قدرت های معارض ایالات متحده تضعیف شده بود. مبتنی بر این بی اهمیتی بود که ایالات متحده سفارت خود در کابل را تعطیل نمود و به نوعی نظام سیاسی افغانستان را به حال خودش واگذار نمود.

خروج امریکا از افغانستان و فروپاشی شوروی، افغانستان را به یک دولت ورشکسته مبدل کرد و عدم توفیق مجاهدین در دولت سازی، زمینه های لازم را برای اسلام گرایان سیاسی و بنیادگرایان فراهم نمود. طالبان در ۱۹۹۴ با حمایت مستقیم پاکستان ایجاد و در ۱۹۹۶ در شهر کابل وارد شدند. این حاکمیت به صورت افراطی بر بنیادگرایی تأکید می کرد و فقه اسلامی را در راستای منازعه با قدرت برتر جهان تفسیر می نمود. القاعده که ریشه در جنگ افغانستان دارد، در این زمان فرصت ظهور بیش تری یافت و چنین بود که افغانستان به مرکز دهشت افکنی و پایگاه



تروریزم جهانی مبدل شد. حملات القاعده علیه ایالات متحده در کینیا، تانزانیا، یمن و نیویورک در سال ۱۹۹۶ و سپس در سال ۲۰۰۱، نشان‌دهنده مقتدر شدن جریان‌های تروریستی، و خصوصاً جریان القاعده، در افغانستان بوده است.

### ۳. ژئوپولیتیک مبارزه با تروریسم

یازده سپتامبر، سیاست‌گذاری‌های استراتژیک جهان را به کلی متحول نمود. پس از فروپاشی کمونیسم، سیاست خارجی ایالات متحده با بحران معنا مواجه بود. حداکثرسازی قدرت در نبود یک دشمن ایدئولوژیک در سطح بین‌المللی توجیهی نداشت. فروپاشی پیمان امنیتی ورشو این سؤال را به وجود آورده بود که دیگر چه ضرورتی برای وجود پیمان امنیتی ناتو وجود دارد؛ اما یازده سپتامبر به جای خط سرخ، خطر سبز را قرار داد و تروریسم فراملی در جایگاه کمونیسم بین‌المللی قرار گرفت. یک دهه نمایش قدرت توسط ایالات متحده، فرصت یافته بود که خود را از حالت نمایش و مانوردهی برهاند و در یک نبرد عملیاتی به اعمال قدرت رو بیاورد. سخنرانی مشهور بوش که از سه پایگاه اهریمنی، یعنی ایران، عراق و کره شمالی، در جهان خبر می‌داد، نشان‌دهنده تغییرات گسترده در مناطق ژئواستراتژیک جهان بود. امریکا با برجسته‌نمودن خطر تروریسم، تولید سلاح‌های هسته‌ای و دیکتاتورهای جهان عرب را نیز بر این فهرست افزود تا بتواند محیط گسترده‌تری برای دخالت در جهان پس از یازده سپتامبر فراهم نماید.

با فروپاشی کمونیسم در ۱۹۹۰، ناتو به‌عنوان یک سازمان نظامی عملاً منحل شد؛ ولی این تهدیدات تروریستی در افغانستان بود که دوباره این سازمان را احیا نمود و مهار بحران تروریسم در افغانستان به ناتو محول شد (یزدان‌فام، ۱۳۹۶: ۱۳۲). جنگ علیه تروریسم در قالب یک واقعیت ژئوپولیتیک قرار می‌گیرد؛ چون ایالات متحده، حملات ۱۱ سپتامبر را تهاجم علیه حاکمیت سرزمینی خود می‌داند و دولت بوش با تهاجم به افغانستان، شهروندان امریکایی را متقاعد می‌ساخت که مرزهایش در آینده از امنیت برخوردار خواهد بود (فلینت، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

متناسب با تحولات سیاسی و اقتصادی در جهان که پس از فروپاشی کمونیسم به وجود آمده بود، موقعیت‌های استراتژیک از نو تعریف شد. در طول حاکمیت جنگ سرد جهان به دو منطقه کلان ژئواستراتژیک تقسیم می‌شد و اغلب نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به نظامی‌گری، امنیت‌سازی و قدرت سخت تأکید می‌کردند. رئالیسم تهاجمی در چنین وضعیتی به حداکثرسازی



مناطق تحت نفوذ ابرقدرت جهانی تأکید می‌کرد. در طول حاکمیت جنگ سرد، محور روابط بین‌الملل بر سیاست استوار بود و ابزار تأمین منافع سیاسی نظامی‌گری تلقی می‌شد و پس‌اند آن در روابط بین‌الملل شکل‌گیری فضای ارباب و وحشت میان بازیگران بوده است. امریکا در مواجهه با این وضعیت، تروریسم را دشمن تعریف کرد و دولت‌های حامی تروریسم را به‌عنوان پایگاه‌های شرارت قلمداد نمود. مناسب‌ترین راه مقابله با این تهدید ژئوپولیتیکی از منظر ایالات متحده، حملات پیش‌دستانه برگزیده شد و مبنی بر این راهبرد، افغانستان و عراق مورد تهاجم قرار گرفتند (فلینت، ۱۳۹۰: ۱۰۳-۱۰۴).

#### ۴. ژئواکونومیک انرژی

از منظر اقتصادی، فروکش نمودن خطر نظامی و امنیتی که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی حاصل شده بود، جایگاه قدرت نظامی را تا حدودی کم نمود و در این زمان اقتصاد در یک فرایند تدریجی و سپس فرهنگ و گفتمان‌سازی، نقش خود را در روابط بین‌الملل بیافتند. متناسب با این تغییر تئوریک، ژئواستراتژیک جهان بازتعریف شد. هارتلند جدیدی در جهان ترسیم شد که مرکزیت آن انرژی‌های حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی را در قلب جغرافیای سیاسی جهان قرار می‌داد. بیضی انرژی که توسط «جغرافی کمپ» ارائه شد، اهمیت این منطقه ژئواستراتژیک در جهان را به نمایش گذاشت. به منظور گسترش نفوذ در این منطقه استراتژیک، ایالات متحده طرح خاورمیانه جدید را ارائه نمود که از بنگلادش تا شمال آفریقا را دربرمی‌گرفت و در مرکز خاورمیانه جدید، بزرگ‌ترین منابع انرژی جهان قرار می‌گرفت. به عقیده برژینسکی، ایالات متحده در چهار حوزه قدرت بی‌رقیب بود و همین مهم موجب هژمونیک‌شدن ایالات متحده را در جهان فراهم می‌ساخت. این چهار حوزه عبارتند از: ایالات متحده در عرصه نظامی قدرت برتر است و هیچ کشوری توانمندی‌های نظامی این کشور را دارا نیست. در عرصه اقتصادی اگرچه کشورهای دیگر به تحرک مثبت اقتصادی چشم‌گیری دست یافته‌اند؛ اما اقتصاد ایالات متحده لوکوموتیو اقتصاد جهان است. در عرصه تکنولوژیک قدرت ابتکار و خلق نوآوری‌های تکنولوژیک نیز امریکا محوریت دارد و سرانجام، در حوزه فرهنگی این ایالات متحده است که فرهنگ خود را در سراسر جهان صادر می‌نماید (صالحی، ۱۳۸۰: ۳۷۶).





## ۵. تعارضات ساختاری و گسترش حوزه نفوذ

ایالات متحده در مواجهه با پدیده تروریسم و حملات یازده سپتامبر، از مکتب رئالیسم تهاجمی استفاده نمود. تهدیدی که تروریسم در قلب ایالات متحده به وجود آورده بود، توسط استراتژیست‌های این کشور به فرصت تبدیل شد. پس از این واقعه و در نبود قدرت معارض، امریکا تلاش نمود با استفاده از اجماع بین‌المللی مبارزه علیه تروریسم، قلمرو نفوذ خویش را گسترش دهد: دو جنگ متعاقب، یعنی حمله به افغانستان و براندازی طالبان و حمله به عراق. براندازی صدام به منظور توسعه نفوذ و تثبیت نظم نوین جهان صورت گرفت. این دو حمله نظامی موجب حضور نیرومند ایالات متحده در خاورمیانه و جنوب آسیا شد. آنچه در این جستار مورد بررسی است، حضور ایالات متحده در جنوب آسیا است. در قلمرو آسیای جنوبی کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، مالدیو، بوتان، نپال، سریلانکا و افغانستان قرار می‌گیرند. این منطقه به لحاظ اقتصادی از جمله فقیرترین مناطق جهان است. از جمعیت قابل توجهی برخوردار می‌باشد و یک‌چهارم جمعیت جهان را در خود جای داده است. از منظر امنیت و سیاسی این ناحیه عرصه بی‌ثباتی‌های مداوم و جنگ‌های بزرگ و کوچک زیادی است که در مجموع بی‌ثباتی مداوم و متعدد در این منطقه را به نمایش می‌گذارد (بنگرید: سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۱۴).

آنچه در تعارضات ساختاری در نظام بین‌المللی اهمیت دارد، قلمرو نفوذ قدرت‌های مخالف ایالات متحده در این منطقه است. سه قدرت مخالف ایالات متحده، یعنی روسیه، چین و ایران، که به لحاظ منطقه‌ای در کنار بیضی انرژی قرار می‌گیرند و از منظر فرهنگی بیرون از عقبه دموکراتیک غرب هستند، چالش جدی فراروی نظم جدید بین‌المللی هستند که ایالات متحده در قالب خاورمیانه جدید می‌کوشید بر این چالش غلبه نماید. حضور امریکا در افغانستان نقطه اتصال این قدرت‌ها را هدف می‌گیرد و پیوستگی جغرافیایی مخالفین ایالت متحده را قطع می‌نماید. افزون بر آن که در تهاجم‌های احتمالی نقش افغانستان به‌عنوان یک تهدید مداوم علیه قدرت‌های مخالف حایز اهمیت است.

### ۵-۱. تقابل ایالات متحده و روسیه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شوک عظیمی را بر مناسبات قدرت در جهان وارد نمود که در مرکز این شوک جهانی روسیه قرار می‌گرفت. تا ۱۹۹۶ طول کشید که روس‌ها خود را بازیابند



و آثار روانی این شوک عظیم را کاهش دهند. خودآگاهی خرس نیمه‌جان موجب شد که روسیه در نخستین گام، جمهوری‌های استقلال‌یافته از درون اتحاد جماهیر شوروی را به‌عنوان حاشیه امنیتی خود بازتعریف نماید. تثبیت نفوذ روسیه در این جمهوری‌ها از طریق ایجاد دولت‌های دست‌نشانده و ارائه مشوق‌های محدود اقتصادی صورت گرفت و تا سال ۲۰۰۱، روسیه توانست نفوذ و سلطه خویش را در آسیای مرکزی به‌عنوان حیات خلوت روسیه تثبیت نماید. حادثه یازده سپتامبر به‌گونه‌ای اجماع بین‌المللی به وجود آورد که پای سربازان امریکایی را در این منطقه امنیتی باز نمود. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در ترکمنستان و آذربایجان حلقه نخست نوار امنیتی روسیه را قطع کرد و از سوی دیگر، ایده گسترش ناتو به شرق، این حاشیه امنیتی را از غرب روسیه نیز با چالش مواجه نمود.

روس‌ها در نداشتن قدرت رویاروی مستقیم با ایالات متحده به یک برخورد دوگانه رو آوردند. همراهی با ائتلاف بین‌المللی در موضع‌گیری‌های رسمی و مخالفت جدی از طریق همکاری‌های نظامی با جریان‌های معارض و تروریستی. فرسایش روزافزون قدرت ایالات متحده و قدرافراشتن قدرت‌های منطقه‌ای در نظام بین‌الملل، الگوی توزیع قدرت در نظام بین‌الملل را مخدوش نمود. نظام بین‌المللی به‌صورت تدریجی از نظام تک‌قطبی به نظام موجود تغییر ماهیت داد که به‌عنوان نظام  $(x+1)$  از آن تعبیر می‌شود.  $x$  قدرتی است که معارض ایالات متحده است؛ اما نه در سطح جهان بلکه در هر منطقه‌ای خاص، قدرت خاصی با راهبردهای سیاسی و امنیتی امریکا مخالف می‌نماید. در خود غرب اتحادیه اروپا؛ در خاورمیانه ایران؛ در آسیای میانه قفقاز و اروپای شرقی و روسیه؛ و در خاور دور چین و کوریای شمالی در چنین موقعیتی قرار می‌گیرند. بخشی از قدرت روزافزون جریان‌های تروریستی در افغانستان مربوط به حمایت‌های زیرزمینی روسیه از طالبان است که روس‌ها با حمایت از این جریان، حضور بلندمدت امریکا در افغانستان را به چالش می‌گیرند. این حمایت‌ها روز به روز علنی‌تر شده و به‌صورت رسمی در مذاکرات طالبان با فعالان سیاسی افغانستان در مسکو به نمایش درآمده است. اصرار طالبان بر خروج سربازان امریکایی در مذاکرات صلح، افزون بر ابعاد ایدئولوژیک آن، به توصیه‌پذیری این جریان از قدرت‌های مخالف ایالات متحده، از جمله روسیه، نیز ارجاع داده می‌شود.

## ۲-۵. تقابل ایالات متحده و ایران

ایران به‌عنوان مخالف منطقه‌ای ایالات متحده، در راهبردهای براندازانه امریکا قرار می‌گیرد و



در سخنرانی معروف بوش به‌عنوان یکی از سه کشور اهریمنی عنوان گردید. سطح بازدارندگی نظامی در ایران توانسته است از خطر حمله مستقیم امریکا جلوگیری نماید؛ اما حضور پررنگ ایالات متحده، نگرانی‌های امنیتی ایران را افزایش داده است. پایگاه‌های نظامی امریکا در آذربایجان، افغانستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس به‌عنوان حلقه محاصره ایران توسط استراتژیست‌های ایرانی ارزیابی می‌گردد.

در مواجهه با چنین وضعیتی، ایران همانند روسیه به اقدام دوگانه رو آورده است. اگرچه پیوست ایدئولوژیک ایران با نحله‌های مذهبی در خاورمیانه، مرکزیت فعالیت‌های معارض ایران را به جهان عرب سوق داده است؛ اما جمهوری اسلامی مخالفت با حضور نظامی امریکا در افغانستان را نیز از دستور کار خارج نساخته است. پیوند ایران و طالبان امروزه دیگر آشکار شده است و چنان‌که رسانه‌ها بازتاب داده بودند، مقامات طالبان سفرهایی به تهران داشته‌اند و توسط مقامات ایرانی این دیدارها به‌صورت رسمی تأیید شده است.

### ۳-۵. ایالات متحده و چین

آخرین ضلع از مثلث معارض مربوط به کشور چین است. چین با جمعیت یک و نیم میلیاردی و رشد اقتصادی بالاتر از هشت درصد در سال، همیشه موجبات آشفتگی آمریکا را به‌عنوان قدرت برتر، فراهم نموده است. امریکا پس از یک دوره غفلت، یعنی پس از شکست در جنگ، نقش چندانی در منطقه نداشت؛ ولی پس از بحران مالی در سال ۲۰۰۸ در غرب و جنگ افغانستان و صعود قدرت چین، دوباره به منطقه برگشته است. در دهه هشتاد میلادی، رشد اقتصادی جاپان، امریکا را به وحشت انداخته بود و امروزه این وحشت متعلق به چین است؛ با این تفاوت که بررسی‌های صورت‌گرفته نشان از واقعی‌تر بودن این تهدید دارد.

چین همانند روسیه و ایران، به شعار مبارزه با تروریسم با دیده تردید می‌نگرد. چین به دلیل قد برافراشتن در حوزه اقتصاد، به‌صورت جدی با ایالات متحده وارد عرصه رقابت شده است. این رقابت بدان معناست که حضور ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی‌اش فراتر از مقابله با تروریسم قرار می‌گیرد و غرب در قالب مبارزه با تروریسم، تهدید قدرت‌های بالقوه جهانی را نیز مدنظر دارد. در جدیدترین موضع‌گیری چین از راهبرد جدید دولت ترامپ در قبال پاکستان و فشار بر این دولت استقبال ننموده است (واعظی، ۱۳۹۶: ۸۷).

چین در حمایت از جریان‌های تروریستی با احتیاط گام برمی‌دارد. نگرانی‌های امنیتی چین نسبت به گسترش بنیادگرایی در ایالت سین کیانگ، این احتیاط را موجب شده است. چینی‌ها ترجیح می‌دهند مسیرهای سیاسی اعمال نفوذ را در افغانستان ایجاد نمایند و دوگانگی به وجود آمده پس از انتخابات، احتمالاً این نفوذ سیاسی را برای چینی‌ها تسهیل نماید؛ هرچند آمادگی چین برای مذاکرات صلح از روابط بسیار مبهم این کشور با طالبان نیز حکایت دارد.

## ۶. تعارضات ایدئولوژیک

دومین سیمای تقابل در افغانستان، بن‌مایه‌های ایدئولوژیک دارد. ایدئولوژی اگرچه بیرون از حوزه اعمال قدرت نیست؛ اما رویکردهای ایدئولوژیک، تقابل منافع را از زبان تقابل گفتمانی روایت می‌نماید؛ چنان‌که فوکو خاطر نشان نمود قدرت مولد علم است و علم مولد مشروعیت. در جوامع سنتی وظیفه تولید مشروعیت و یا ابطال مشروعیت را دانش‌های دینی عمدتاً کلام و فقه به عهده گرفته‌اند. دو حلقه از تقابل گفتمانی هم‌اکنون در افغانستان وجود دارند که تضاد منافع را در قالب تقابل گفتمانی بازتاب می‌دهند.

### ۱-۶. تقابل بنیادگرایی و لیبرالیسم

بنیادگرایی دینی، جزم‌گراترین سیمای ایدئولوژیک دین است. بنیادگرایی اسلامی ریشه در تقابل ابرقدرت‌های جهانی دارد. به طور مشخص، این پدیده ریشه در جهاد افغانستان دارد. تهاجم اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، بلوک غرب و متحدان منطقه‌ای آن را تشویق نمود که جبهه‌ای از پیکارجویان مذهبی را سامان‌دهی نمایند که انتقام ویتنام را از روس‌ها در کوه‌پایه‌های هندوکش بستانند. برژینسکی هنگام تجاوز روس‌ها به افغانستان به کارتر نوشت: «این فرصت نصیب ما شده است تا شوروی را درگیر جنگی مانند ویتنام بکنیم.» (کالی، ۱۳۸۷: ۴۴). برژینسکی عنوان نمود که از هرگونه اقدامی که به مخالفت مسلمانان شود منجر شود، باید پرهیز نمود؛ به‌ویژه باید از رویارویی نظامی با ایران پرهیز کرد. او گفت اکنون الزام به ایجاد یک ائتلاف اسلامی علیه شوروی برای من مهم‌تر به نظر می‌رسد (فوازی، ۱۳۸۲: ۱۳۰).

خروج شوروی از افغانستان و متعاقب آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اعتماد به نفس جریان‌های بنیادگرا را تقویت نمود و این جریان سرانجام به تشکیل امارت اسلامی و توسعه



شبکه تروریستی القاعده در جهان منتهی شد. به این ترتیب، متحدان استراتژیک دیروز در تقابل ایدئولوژیک، به دشمنان راهبردی امروز مبدل شدند.

پس از یازده سپتامبر، در مواجهه با بنیادگرایی، امریکا یک استراتژی جامع را مدون نمود که به صورت ترکیبی از دو مکتب نئولیبرالیسم و نئورئالیسم استفاده می‌نمود. بر پایه نئولیبرالیسم، ایالات متحده می‌کوشید در پروسه ملت‌سازی، نقش نهادهای جدید در افغانستان، ارزش‌های فرهنگی و تحولات اقتصادی را در این کشور تقویت نماید. با تحکیم ارزش‌های لیبرالی در مکاتب و دانشگاه‌ها در طولانی مدت نسل جدیدی به وجود آید که از ایدئولوژی‌های خشونت‌گرا فاصله گرفته و به مرور زمان، ریشه‌های ایدئولوژیک جنگ، اعتبار گفتمانی خود را از دست بدهد. تقویت جایگاه اقتصادی افغانستان وابستگی متقابل میان افغانستان و کشورهای منطقه را برقرار می‌نماید و چنین پیش‌بینی شده بود که امنیت افغانستان از طریق وابستگی متقابل به امنیت دیگر کشورها پیوند بخورد و بازیگران منطقه‌ای برای رعایت منافع خود مجبور شدند که از ناامن کردن افغانستان فاصله بگیرند. بر پایه نئورئالیسم، قدرت سخت در مرکز توجه ایالات متحده قرار داشت و در این راهبرد سعی می‌شد پایگاه‌ها و مراکز موجود بنیادگرایی با استفاده از قدرت نظامی منهدم شود و منابع انسانی موجود در این پایگاه‌ها به صورت تدریجی پروسه ملکی‌سازی را طی نماید.

## ۶-۲. تقابل قرائت‌های متعارض اسلام سیاسی

پیوند دین و سیاست با دو اتفاق کلان در جهان اسلام عمیق‌تر شده است: پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و پیروزی مجاهدین بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان. بن‌مایه‌های این دو قرائت ریشه در منابع کلامی و فقهی دو مذهب شیعه و سنی دارند. رقابت ایران و عربستان به عنوان دولت محور در جهان اسلام، تقابل منافع این دو قدرت منطقه‌ای را به دو نسخه متفاوت از اسلام سیاسی منتهی نموده است. حمایت از جریان‌های مذهبی برای دولت عربستان مولد مشروعیت است که با دو حادثه مهم در جهان اسلام، متزلزل شده بود: ضعف در مسئله فلسطین و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که به نحو بارزی مقابل غرب ایستاد. عرب‌ها از خود می‌پرسیدند که چرا دولت آنان چنین نمی‌کند. به همین جهت بود که در ۱۹۷۹، یکی از اسلام‌گرایان با صدها نفر از عربستانی‌ها در مسجد الحرام تجمع نموده، از مسلمانان خواستند آل سعود را که با غرب سازش می‌کند، سرنگون کنند. شورشیان توسط نیروهای پلیس با همکاری سه کماندوی فرانسوی به



سرکردگی «پل باریل» به شدت سرکوب شدند (بریزار و داسکیه، ۱۳۸۱: ۷۶).

جهاد افغانستان این فرصت را برای عربستان مهیا نمود که رابطه خود با جریان‌های منتقد و مذهبی را بازسازی نماید. این روابط که با خود نفوذ دولت عربستان را همراه داشت، روز به روز تقویت شد و جریان‌های دینی معارض با ایران با تکیه بر کلام و فقه اهل سنت با تکیه بر قرائت وهابی‌گری بیش‌تر گسترش یافت. القاعده و داعش دو جریان نیرومند تروریستی هستند که چنین گفتمان از اسلام سیاسی را به نمایش می‌گذارند. پس از تضعیف جریان داعش در جهان عرب، تقابل این دو نسخه از اسلام سیاسی در افغانستان نیز گسترش یافته است و ممکن است داعش پس از مذاکرات صلح در جایگاه طالبان قرار بگیرد.

## ۷. تعارضات مرزی و حقوقی

سومین سیمای تقابل‌ها در افغانستان، ماهیت تاریخی- حقوقی دارد. سه کشور افغانستان، پاکستان و هند پیوست تاریخی و سرزمینی داشته‌اند. تولد کشوری به‌عنوان پاکستان در ۱۹۴۷ این پیوست را از میان برداشته است. از زمان تشکیل دولت پاکستان، این کشور کانون بحران‌سازی برای افغانستان و تا حدودی برای هند بوده است.

### ۷-۱. تقابل پاکستان و هند

کشور پاکستان از درون دولت هند سر برآورد؛ اما هر دو کشور در یک وضعیت عقلانی و توافقی از همدیگر جدا نشدند. منطقه جامو و کشمیر به‌عنوان نقطه اتصال دو کشور، کانون منازعه حقوقی و سیاسی میان دو کشور بوده که در مقاطعی به جنگ نیز منتهی شده است. توسعه جریان‌های جهادی که بر مبنای مقابله با اتحاد جماهیر شوروی ایجاد شده بودند، فرصت بی‌بدیلی را برای پاکستان فراهم نمود تا از این ابزار به‌عنوان شمشیر دولبه علیه هند و افغانستان استفاده نماید. ضیاءالحق جهاد را فرصتی می‌دانست تا پاکستان به اهداف خود نایل آید. غرب و ایالات متحده باید فعالیت‌های هسته‌ای این کشور را نادیده می‌گرفتند. ارتش پاکستان می‌توانست از محموله‌های فرستاده‌شده به افغانستان استفاده نماید. افزون بر آن آنچه بیش‌تر مورد نظر ضیاء بود، شکل‌گیری یک جامعه مذهبی سنی بود که از کشمیر تا آسیای میانه امتداد می‌یافت (مارسدن، ۱۳۸۸: ۵۳).



کم‌ترین پیامد چنین جامعه‌ای، برخورد مقتدرانه و از موضع قدرت پاکستان با هند بود که در مورد کشمیر با هم نزاع تاریخی دارند. بر این اساس، تروریسم همان‌گونه که تهدیدی علیه امنیت امریکا است، تهدیدی علیه امنیت ملی هند نیز هست. هند برای جریان‌های تروریستی، هم به لحاظ ایدئولوژیک خصم است و هم از منظر سیاسی دشمن به شمار می‌رود؛ چون سیاست‌گذاری و جهت‌دهی تروریسم توسط کانون‌های اطلاعاتی در پاکستان چنین تقابلی را مدیریت می‌نماید. سیاست‌های سرکوب هند نسبت به مسلمانان کشمیر، هند را در در موقعیت اسرائیل، اشغالگری سرزمین‌های اسلامی، برای تروریستان قرار داده است. به این ترتیب، از مهم‌ترین عوامل ناامنی جنوب آسیا، بحران کشمیر است که باعث شکل‌گیری الگوهای امنیتی متنوع در جنوب آسیا شده است. تعارض‌های مرزی و حقوقی، منافع متقابل هر سه دولت را تحت تأثیر قرار داده است. در حالی که تهدید تروریسم دو کشور افغانستان و هند را با چالش‌های جدی مواجه نموده است، خطر تروریسم، مواد مخدر و تقابل‌های سیاسی دو کشور و قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نسبت به پاکستان نیز افزایش داده است.

## ۷-۲. تقابل پاکستان و افغانستان

پاکستان کشوری جدیدالتأسیس است (۱۹۴۷) و مرزهای مشخص‌شده این کشور از همان بدو تأسیس مورد تأیید دولت افغانستان نبوده است. برخی از دولت‌های افغانستان در گذشته سیاست‌های رادیکالی در قبال ایالت غربی پاکستان داشته و این منطقه را به‌عنوان منطقه اشغال‌شده از سوی پاکستان مورد توجه قرار داده و برای آزادسازی آن از تسلط پاکستان اقداماتی را نیز به انجام رسانیده‌اند (خلوصی، ۱۳۸۶: ۵۸). این منازعه حقوقی به یک منازعه تاریخی مبدل شده و هم‌اکنون انگیزه بسیاری از اقدامات خرابکارانه پاکستان را نسبت به افغانستان همین منازعه تاریخی تشکیل می‌دهد. از منظر ژئوپولیتیک، پاکستان در این منازعه از دو ظرفیت مهم علیه افغانستان استفاده می‌نماید: ایدئولوژی و ترانزیت (بنگرید: خلوصی، ۱۳۹۶: ۱۱۴). حل مسئله مرز دیورند و تثبیت حکمیت حقوقی پاکستان در ایالت سرحد، پیداکردن عمق استراتژیک، دسترسی به منافع دست‌نخورده افغانستان، استفاده از افغانستان به‌عنوان یک پایگاه در جهت پخش نفوذ خویش در آسیای میانه و دسترسی به یک راه مواصلاتی به آسیای میانه، از اهداف راهبردی سیاست خارجی پاکستان نسبت به افغانستان است.

## ۸. افغانستان و تعادل بخشی در ژئوپولیتیک

مبنتی بر بررسی‌های انجام‌شده، مشخص می‌شود که بحران افغانستان ماهیت ژئوپولیتیک دارد. مدیریت چنین بحرانی نیازمند تدوین سیاست خارجی فعال در افغانستان است. چنین راهبردی در سیاست خارجی مجال دیگری می‌طلبد و در این جستا، صرفاً پیشنهادهایی طرح می‌شود که چنین است.

### ۸-۱. توسعه دولت‌سازی و ملت‌سازی

مهم‌ترین عنصر مدیریتی در موقعیت‌های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک، وجود دولت مقتدر است. در دولت‌های مقتدر، ژئوپولیتیک بیش‌تر فرصت‌آفرین است و در دولت‌های ضعیف تهدید برانگیز. مهم‌ترین عنصر دولت‌سازی، گسترش مشروعیت مردمی حاکمیت است. حاکمیت ملی به معنای آن است که حاکمیت در اصل متعلق به مردم است و این مهم با سازوکار انتخابات به نمایندگان آن‌ها واگذار می‌شود. حق فرمانروایی در دولت‌های دموکراتیک متعلق به مردم است و دولت به‌عنوان کارگزار مردم، به ایفای نقش می‌پردازد. مشروعیت مردمی به وجود آورنده اراده ملی است و این اراده ملی است که امنیت می‌آورد و ثبات می‌آفریند؛ زیرا اراده ملی قدرت رهبری و تصمیم‌گیری دولت را افزایش می‌دهد و میان اراده شهروندان و سیاست‌گذاری‌های حاکمیت پیوند برقرار می‌نماید (آذر و مون، ۱۳۸۸: ۹۵-۹۶).

مبنتی بر رهیافت واقع‌گرایان، دولت‌های مورد منازعه می‌بایست از منابع قدرت به درستی استفاده نمایند و قدرت بالفعل خود را حداکثرسازی نمایند. حداکثرسازی قدرت هم از طریق نظامی‌گری حاصل می‌شود و هم از طریق پیوستن به اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی. بر این اساس، تقویت ارتش‌های ملی و به‌روز کردن راهبردهای دیپلماسی بسیار مهم است. تقویت ارتش، قدرت سخت دولت‌ها را افزایش می‌دهد و دولت‌های مداخله‌گر را وادار می‌نماید که راهبردهای امنیتی خود را بازبینی نمایند. بر این اساس، تقویت نیروهای ارتش و سازوکارهای امنیتی، بازدارندگی به وجود می‌آورد. به‌روز کردن راهبردهای سیاست خارجی به دیپلماسی فعال دولت‌ها نظر دارد؛ دیپلماسی‌ای که در آن جبران ضعف‌های نظامی و امنیتی از طریق توسل به اتحادها و پیمان‌های امنیتی حاصل می‌شود. با اتحادهای امنیتی، کشور فرورفته در منازعه از انزوای سیاسی بیرون می‌آید (خلوصی، ۱۳۹۸: ۲۱۰).





ملت‌سازی از استلزامات بنیادین دولت‌سازی است. بدون توجه به واقعیت‌های موجود کشور، ملت‌سازی حاصل نمی‌شود. استحکام هویت ملی، تأمین عدالت اجتماعی و احترام به حقوق شهروندی از عوامل مهم در پیشرفت پروسه ملت‌سازی است. رهیافت‌های تاریخی و رادیکالیسم قومی، منازعه به وجود می‌آورد و این منازعات، زمینه‌های نفوذ و شعله‌ور شدن جنگ‌های نیابتی را گسترش می‌دهد. قومی‌کردن سیاست، تاریخ‌گرا است و مطلوبیت خود را در گذشته می‌بیند. جهت‌گیری‌های دولت اگرچه تحت عنوان توسعه صورت می‌گیرد؛ اما در واقع، مسیر عقب‌گرد را می‌پیماید. نقب‌زدن از توسعه به تاریخ، موجب مقاومت نیروهای اجتماعی می‌شود. در چنین وضعیتی، تعارض توسعه و تاریخ‌گرایی اجتناب‌ناپذیر است. این تعارض و تضاد، در قالب منازعات سیاسی، اعتراضات خیابانی و شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی به نمایش گذاشته می‌شود (خلوصی، ۱۳۹۸: ۲۰۲).

## ۸-۲. ایجاد موازنه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای

افغانستان با اتخاذ یک سیاسی خارجی فعال می‌تواند به سمت و سویی پیش برود که در آینده در جایگاه تعادل‌بخشی ژئوپولیتیک قرار بگیرد. تعادل‌بخشی ژئوپولیتیک آن است که این کشور در ابتدا تهدید مستقیم نظامی علیه کشورهای همسایه و منطقه نباشد. افزون بر آن، از ایجاد یک جبهه مخالف رادیکال غرب در منطقه جلوگیری نماید. بررسی‌های انجام‌شده توسط محققان مشخص می‌نمایند که عبور از وابستگی و رسیدن به موازنه با دنباله‌روی امکان‌پذیر نیست. بر اساس مطالعات انجام‌شده در اتحادیه‌های دفاعی دنباله‌رو، نقش دولت‌های دنباله‌رو بسیار ضعیف است و این‌گونه از دولت‌ها به همان نیت خیرخواهی دولت‌های غالب اکتفا می‌نمایند (دوئرتی و فالتر گراف، ۱۳۹۶: ۶۱۲).

از آن‌جا که افغانستان در پیمان‌های منطقه‌ای نیز عضویت دارد و در پیمان شانگهای نیز به‌عنوان عضو ناظر پذیرفته شده است، در چشم‌انداز تعادل‌بخشی ژئوپولیتیک، افغانستان می‌تواند به‌عنوان بازیگری عمل نماید که تنش‌های منطقه‌ای را کاهش داده و میزان تهدیدات شانگهای نسبت به غرب را در آینده کاهش دهد. البته، آنچه در تعادل‌بخشی ژئوپولیتیک عنوان می‌شود، با خوش‌بینی و آن‌هم در یک چشم‌انداز مبتنی بر آینده است.



### ۳-۸. تعامل سازنده با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی

پیوند زدن میان امنیت ملی با امنیت کشورهای همسایه در گرو سیاست خارجی مبتنی بر تعامل سازنده است. تجربه تاریخی دولت‌ها نشان داده است که حوزه فرهنگی و اقتصادی برای شروع چنین پروسه‌ای قرین موفقیت خواهد بود. افغانستان کشوری است که به لحاظ منطقه‌ای نقش مکمل در اقتصاد منطقه‌ای دارد. برخی از همسایگان افغانستان در وضعیت بهتری از توسعه قرار دارند. همکاری‌های منطقه‌ای می‌تواند تجارب اقتصادی و فرایند نوسازی را در اختیار دیگران قرار دهند و از ظرفیت‌های تکمیلی اقتصادها استفاده نمایند. تجارت منطقه‌ای در این خصوص بسیار حائز اهمیت است. تجارت و توسعه رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند و از تجارت به‌عنوان ماشین توسعه ذکر می‌شود (دیکسون، ۱۳۸۷: ۱۶).

همکاری فعال در فرایند توسعه با نهادهای بین‌المللی، در سیاست خارجی افغانستان از دیگر ظرفیت‌های اثرگذار است. این تعامل سازنده از دو جهت حائز اهمیت است: نخست، مربوط به منابع مالی این نهادها است. نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، اتحادیه اروپا، بانک توسعه آسیا و ... همگی در اهداف کلان خود توسعه را گنجانیده‌اند و منابعی برای تحقق این هدف در نظر گرفته‌اند. دوم، از این جهت که دریافت تسهیلات از این نهادها با پیش‌شرط‌ها و الزاماتی همراه است که خود این الزامات نیز در پیشبرد فرایند توسعه اهمیت دارد (خلیوصی، ۱۳۹۷: ۴۴).

### ۴-۸. واقع‌گرایی نسبت به منازعات حقوقی

مرزهای جغرافیای دولت‌های مستعمره که اغلب جهان سوم را شامل می‌شوند، مرزهای تحمیلی هستند. در بسیاری از کشورها، مرزها واقعیت‌های فرهنگی و تعلقات انسانی را نادیده گرفته‌اند. مرزهای ترسیم‌شده در افغانستان نیز چنین‌اند. دولت‌ها با چنین وضعیتی برخورد واقع‌گرایانه در پیش گرفته‌اند و مرزهای ملی را موجب گسترش نزاع‌های سیاسی نکرده‌اند. مرز تاریخی دیورند در افغانستان توسط دخالت برخی از سیاست‌مداران پوپولیست در گذشته از ماهیت حیثیتی برخوردار شده است. این داعیه سرزمینی که از بد حادثه اعتبار حقوقی آن هم مخدوش است، از عوامل مهم در ایجاد تنش میان افغانستان و پاکستان بوده است. فاصله‌گرفتن از آرمان‌گرایی و توجه به واقعیت‌های موجود و فقدان اعتبار حقوقی این داعیه الزام می‌نماید



که در پرتو عقلانیت و واقع‌نگری، این منازعه را پایان بخشید و مبتنی بر آن، اطمینان‌بخشی در سیاست خارجی به وجود آورد. توهم گسترش قلمرو سرزمینی افغانستان، تهدیدهای متعددی را علیه ثبات و امنیت ملی افغانستان به وجود آورده است و تداوم چنین وضعیتی به ثبات‌بخشی به نظام سیاسی آسیب می‌رساند.

## نتیجه‌گیری

تعدد نظام‌های سیاسی و حضور قدرت‌های جهانی در افغانستان با جایگاه ژئوپولیتیک جهانی و منطقه‌ای افغانستان گره خورده است. این اهمیت جغرافیایی در نبود دولت مقتدر ملی، به بی‌ثباتی و چه‌بسا به فروپاشی نظام سیاسی منجر شده است. پس از یازده سپتامبر، اهمیت راهبردی افغانستان در منطقه، موجبات حضور نیروهای بین‌المللی را در افغانستان فراهم نمود. متناسب با ورود نیروهای بین‌المللی در افغانستان، دخالت پیدا و پنهان کشورهای مخالف نیز آغاز شد. این دخالت‌ها روز به روز بیش‌تر و عیان‌تر شد. امروزه، سه قدرت مخالف ایالات متحده (روسیه، چین و ایران) به‌صورت رسمی از طالبان حمایت می‌کنند. تعارض منافع دولت‌ها به تقابل گفتمانی و برخورد‌های مسلحانه در افغانستان منتهی شد. افزون بر آن، تعارضات گفتمانی در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای نیز افغانستان را متأثر ساخت و در نهایت، اختلافات مرزی و حقوقی نیز بی‌ثباتی در افغانستان را تقویت نمود. مدیریت این بحران پیچیده و سه ضلعی، به وجود یک نظام سیاسی مشروع، مقتدر و کارآمد وابسته است؛ دولتی که واقعیت‌های بین‌المللی را در نظر گرفته و در پی ایجاد موازنه، تعامل سازنده و مدیریت مسائل اختلاف‌برانگیز باشد. عقلانیت و واقع‌نگری در سیاست خارجی، خروج از دنباله‌روی و فعال‌شدن دولت با عنوان بازیگر، از نیازمندی‌های جدی سیاست خارجی افغانستان در این وضعیت دشوار و تاریخی می‌باشد.

## منابع

۱. آذر، ادواردی و چونگ این مون (۱۳۸۸)، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
۲. اتوتایل، ژناروید و دیگران (۱۳۸۰)، اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصری، تهران، وزارت امور خارجه.
۳. بریزار، ژان شارل و گیوم داسکیه (۱۳۸۱)، بن لادن حقیقت ممنوع، ترجمه حامد فولادوند، تهران، انتشارات



- عطائی.
۴. خلوصی، محمدحسین (۱۳۸۶)، نقش جمهوری داود خان در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، قم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مرکز جهانی علوم اسلامی.
۵. خلوصی، محمدحسین (۱۳۹۶)، «دلالت‌های ژئوپولیتیک در سیاست خارجی افغانستان»، فصلنامه اندیشه معاصر، سال سوم، شماره ۹.
۶. خلوصی، محمدحسین (۱۳۹۷)، «تیین الزامات و مؤلفه‌های سیاست خارجی توسعه‌گرا در افغانستان»، فصلنامه نگاه معاصر، سال اول، شماره ۲.
۷. خلوصی، محمدحسین (۱۳۹۸)، «صلح و امنیت‌سازی در جهان سوم»، فصلنامه اندیشه معاصر، سال چهارم، شماره ۱۵.
۸. دیکسون، آنا (۱۳۸۷)، توسعه و روابط بین‌الملل، ترجمه حسین پوراحمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵)، نظام بین‌الملل و ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۱.
۱۰. صالحی، جواد (۱۳۸۰)، «صفحه بزرگ شطرنج، برتری امریکا و الزامات ژئواستراتژیک آن»، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۲۶.
۱۱. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۰)، ژئوپولیتیک، تهران، انتشارات سمت.
۱۳. فلینت، کالین (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر ژئوپولیتیک، ترجمه محمدباقر قالیباف و محمدهادی پوینده، تهران، انتشارات قوس.
۱۴. فوازی، جرجیس (۱۳۸۲)، آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه محمدکمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. کالی، جان (۱۳۸۷)، سیا و جهاد: جنگ‌های نامقدس، ترجمه مجتبی نجفی و مهرگان نظامی‌زاده، تهران، انتشارات صمدیه، چاپ دوم.
۱۶. مارسدن، پیتر (۱۳۸۸)، طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان، ترجمه کاظم فروزمنده، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم.
۱۷. واعظی، طیبه (۱۳۹۶)، «جهان شرق؛ تمدن‌های کهن و قدرت‌های آینده»، در: محمود یزدان‌فام، مناطق راهبردی جهان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۸. یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۶)، مناطق راهبردی جهان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
19. Brzezinski, Zbigniew, (1997), The Grand Chessboard, American Primacy and ist Geostrategic Imperative, New York: Basic Books
20. .Spykman, Nickolas John, (1944), The Geography of the Peace, New York: Harcourt, Brace and Company.

